Archive of SID

پژوهشنامه‌ی ادب غنایی
دانشگاه سیستـان و بلوچستـــان
سال هفتم، شماره‌ی دوازدهم، بهار و تابستان ۱۳۸۸
(صص:۱۲۸-۱۰۵)

سَنگَردی های پَنجشیر و ترانه های روستایی ایران

دکتر محمد کاظم کهدویی[*] – دکتر محمد رضا نجاریان[**]
دانشیار زبان وادبیات فارسی دانشگاه یزد

چکیده

«سنگردی» ها گونه ای از شعر فارسی است که قرن های متوالی، زمزمـه‌ی مردمـان کوهپایـه هـای پنجشیر، در دامنه های کوه های سر به فلک کشیده‌ی هندوکش بوده که بیشتر در قالب دوبیتی و ربـاعی بر زبان مردم جاری می شده و ناشی از عشق و علاقه و سوز درونی هر پنجشیری است کـه بـه زبـان و شعر فارسی (دری) دارد.

سنگردی ها غالباً در کوهپایه ها و کوه و کمر و در کناره‌ی رودخانه ها خوانده می شـده و مفـاهیم کـوه و کتـل، چـشمه و دریـا، نـشیب و فـراز، بـرف و بـاران، آسـمان و زمـین، راز و نیـاز، وصـل

[*]Email: mkka35_@yahoo.com
[**] Email:reza_najjarian@yahoo.com استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

تاریخ دریافت: ۸۸/۲/۱۳ تاریخ پذیرش: ۸۸/۴/۲

www.SID.ir

Archive of SID

و هجران، فقر و غنا و ... نهفته، و درد و رنج درونی مردم را می توان از لابلای واژه های آن اشعار حس کرد.

ترانه های روستایی(دوبیتی ها و رباعی ها) نیز از روزگاران گذشته در فرهنگ و ادبیات ایرانی، از خراسان تا فارس، از شمال تا جنوب واز شرق تا غرب، برجا مانده که همراه با طراوت و شکوفایی وشادابی و سرسبزی زمین، بر زبان مردمان جاری می شده و آنان نیز سوز درون خود را با این ترانه ها و دوبیتی ها بیان می کرده اند. آنچه که در و دوبیتی ها نیز همچون سنگردی ها، نمودِ بیشتری دارد، راز و نیاز عاشقانه است و غم فراق و سوز دل و فغان از هجرت و جدایی و غربت و بیوفایی معشوق و عهد شکنی و غم از دست دادن جوانی و... . بیشتر خوانندگان آن نیز عاشقانی بوده اند که شاید تنها محل دیدار آنان در همان دامنه‌ی کوهستان و در حاشیه‌ی چراگاهها و در کنار چشمه سارها بوده است.

در این مقاله، ضمن بررسی اشعار سنگردی در سرزمین پنجشیر، و ترانه های روستایی ایران، ویژگی ها و تفاوت های این دو گونه شعر محلی و روستایی نموده خواهد شد.

واژگان کلیدی: سنگردی، پنجشیر، فایز دشتستانی، ترانه، دوبیتی، خراسان.

مقدمه

سابقه‌ی تمدن و فرهنگ آریایی در دامنه های هندوکش و کوه بابا و دشت های وسیع میانی خراسان قدیم به حدود ۳۵۰۰ سال پیش باز می گردد که نخستین سرود های «ویدی» در آن به وجود آمد، و ترانه های عامیانه‌ی امروزی را می توان بقایای همان اصیل ترین هنرهای آریایی به حساب آورد که در حقیقت، مجموعه ای از نواهای درونی آن مردم است و با تار و پود و روح و اعماق احساسات آنان، در هم آمیخته و همدم ایام غم و مونس لحظه های شادی و سرمستی و روزگار اندوه و نشاط مردم بوده است.

ترانه های عامیانه با شکل خاص خود، نزد ملیت های مختلف وجود داشته که بعضی از آنها عبارت است از: دوبیتی های فارسی (دری)، بَیَد (بیت) های هزارگی، لیکوهای بلوچی، فلکی، سیغانی، کوچه باغی، چاربیتی های هرات، لَندی های پشتو، قوشق های ازبکی،

www.SID.ir

Archive of SID

سنگردی‌های پنجشیر، که شکل رباعی داشته و... و سرایندگان آنها نیز بیشتر مـردم عوامنـد کـه آرمان ها و نیازهای خود را بدان وسیله بروز می دهند

گفتنی است که لندی های پشتو، عموماً دو مصراعی بوده، وزن مصراع اول آن ۹ هجا و مصراع دوم ۱۳ هجا بوده و همه به حرف «هـ» چون «مه» و «نه» ختم می گردد. مطالب آن اکثر عشقی، و نیز اجتماعی و حماسی و غیره می باشد؛ مانند این که معشوقه می گوید:

بنگری مـی ستاپه غیر کی مـات هو که نارینه یی اوس می دک کره مر و ندونه

(چوری (دستبند) من در آغوش تو شکست، اگر مرد هستی دست هایم را از دستبند پر بساز)

(نصی‌ب، ۱۳۷۰: هـ)

همچنین قوشق ها یا دوبیتی های اوزبکی، به طور عمده دارای چهار مصراع بـوده کـه سـه مصراع نخست هم قافیه و مصرع چهارم، تابع قافیه نبوده، مانند:

الپ اره ننـی روز وردیم بوینین اننگ قیزبردیم

التون، کوموش‌بوز وردیم سوسی قلین کیم توتر

(قشون دشمن را از هم پاشیدیم و آنان را به اطاعت واداشتیم، طلا و نقره (غنیمت شده) را برداشته و نقل دادیم، جمعیت دشمن راه نجات نداشتند) (همان)

اگر چه مطالب و موضوعات دوبیتی ها عمدتاً عشقی است، اما مطالب تاریخی، اجتماعی و حماسی را نیز در لابلای آنها می توان یافت، از ویژگی های آنها هم ورود الفاظ و کلماتی است که با توجه به لهجه های محلی تفاوت می کند:

کدام سال اَس سراسر بار (بهار) مانده کـــدام گُل اَس که با گلـــزار مانده

کدام خـــواسته خـــدای نیک قسمت که تا در وقت مـــــردن شـاد مانده

(نصیب، ۱۳۷۰: ۳)

یا دو بیت زیر که به نظر می رسد پیر مردی در دوران جنگ انگلیسی ها با افغان ها سـروده است:

«نَفَس تَنـــگه مـــوکُنه کوره‌تنگی موشـــــه گفته دَه مُلک آمـد پَرَنگی

www.SID.ir

Archive of SID

صبا خـــواسته خدا مـــــورَن جوانو قَـــدِ اَنگریز موکُنَن قـــــوشه جنگی»

(همان: ۳)

(نفس تنگ است و قفسه‌ی سینه تنگی می کند، گفته می شود که فرنگی بـه ایـن سـرزمین آمده است. فردا به خواست خدا، جوانان می روند که در برابـر انگلیـسی هـا جنـگ رویـاروی کنند).

خودم اینجا کـه یارِ مَه بَه شار اَس شکَـر در دانِ مَه مونند زار اَس

نه خود می آیه نه خط راهی موکنه گمان مَه دَه سَرِ مَه دیده قار اس

(همان: ۸)

(خودم اینجا هستم و یارم در شهر است، شکر در دهان من مانند زهر است. نه خود می آید نه نامه ای می فرستد، به گمانم دیده (نور چشم) من با من قهر است).

سنگردی چیست؟

از آنجا که موضوع سخن در این نوشته، سنگردی و دوبیتی است، بدین سبب، به این شـیوه ترانه ها پرداخته می شود.

سرودن شعر و شعر خوانی در فرهنگ فارسی، سـابقه ای بـس دیرینـه دارد و بـه شـهادت تاریخ، آرین ها و اقوام آریایی، تراویده های فکری و ذهنی خود را درقالب جمـلات مـوزون و شعرگونه بیان می کردند که سرودهای ودایـی (در زبـان سانـسکریت) و سـرودهای گاتاهـا در فرهنگ و زبان اوستایی، از نمونه های اشعار موزون و درقالب شعر است، منزلت والای شعر در ایران کهن و خراسان قدیم بر کسی پوشیده نیست. اگر سرایش قدیمی ترین اشعار را بـه بهـرام گور، یا حنظله بادغیسی یا ... نسبت دهیم، جدا از این سـرزمین هـا نیـستند و در حـوزه هـای فرهنگی از سمرقند و بخارا، تا مرو و بلخ و بادغیس و هرات و طوس و نیشابور (از فراورودان تا پارس و ری و عراق عجم) همواره سنت های پذیرفته شـده‌ی ادبـی و شـعر در نـزد مردمـان جایگاهی خاص داشته و دارد و مردمان دردمند و رنج کشیده، شعله های آتش درون خود را بـا

www.SID.ir

Archive of SID

زبان شعر به جامعه عرضه کرده اند که «سنگردی ها» نمونه‌ی روشن آنهاست، و این گونه‌ی شعری را بیشتر در سرزمین پنجشیر می توان یافت.

دره‌ی بزرگ وطولانی پنجشیر، که امروزه تحت نام «ولایت پنجشیر» با مرکزیت شهر «رُخه» در قاموس جغرافیایی افغانستان نموده می شود، در حد فاصل ولایات پروان، بغلان، بدخشان و جلال آباد در لابلای کوههای عظیم و سربه فلک کشیده و در دامنه های هندوکش، در امتداد دره ای طولانی قرار گرفته، و دریای(رود) پنجشیر، که از کوه خاواک، از شمال این دره جریان پیدا کرده، دربیشه‌ی سرسبز و پهناور گلبهار، از دره‌ی پنجشیر خارج می شود (یمین، ۱۳۸۰: ۱۲۰)، و سرانجام با گذشتن از افغانستان، در پاکستان، به رود سند می ریزد . سرزمین پنجشیر، که بعضی آن را مرکب از پنج هیر(پنج رود) می دانند، با مردمانی پارسی(دری) زبان که تاجیک نامیده می شوند و با لهجه‌ی شیرین پارسی(دری) سخن می‌گویند و شعر می‌سرایند و قصه می نویسند، و اصولاً شعر، در اعماق دل و جان هر مرد و زن پنجشیری چنان نفوذ کرده که براستی، جزئی از زندگی و وجود آنان است، و به گفتن و شنیدن و خواندن شعر عشق می ورزند و به وجد و شور می آیند، و نقل سرسبد مراسم پنجشیر، ازجشن عروسی تا تعزیت و عزاداری و حتی نشست های رسمی و رزمی و قومی شعر است. شعر در ژرفنای روح مردمان پنجشیر راه و جا دارد و پیوند فرد و اجتماع پنجشیر با شعر چنان آمیخته است که بخش عظیمی از اوقاتشان در فصول سال به شنیدن وخواندن آن صرف می شود و علاقه‌ی مجلسیان هنگامی شدت می یابد که سخن به شعر گفته شود و یا کتابی از شعر قرائت گردد؛ بویژه این که، آن کتاب نیز در بردارنده‌ی شعر حماسی و عرفانی باشد. بیشتر مردم پنجشیر، کتب حماسی، بویژه شاهنامه و اسکندر نامه را می شناسند و فشرده‌ی داستانهای آنان را در حافظه دارند. مثنوی مولانا جلالالدین بلخی نیز از کتابهای دوست داشتنی نزد هر پنجشیری است و به آن سخت احترام می گذارند و عشق می ورزند.

www.SID.ir

Archive of SID

سنگردی ها وسوز درون:

سنگردی ها که مردمان کوهپایه های پنجشیر، قرن ها با آن زیسته اند، ناشی از عشق و علاقه و سوز و ساز درونی هر پنجشیری به شعر و زبان شعراست. این ترانه ها هم مبین درد و سوز محرومیت های سنتی جامعه و هم تبیین گر تحرک و پویایی در روند حیات اجتماعی و پیوند های انسانی است، و چون سنگردی ها از ژرفنای خواست های انسان آرزومند منشأ می‌گیرد، در بردارنده‌ی ارزش های های انسانی نیز هست و با تعّمق و گستردگی بیشتر، می توان دریافت که این ترانه های مردمی، محصول تلاش ها و ثمره‌ی برداشت های انسان زحمتکش از فرآورده های اجتماعی است و در کمال سادگی، بیانگر حالات مالامال از درد و رنج و الم، و طنین نازها و نیازها و دردها و سوزهاست.

در سنگردی ها مفهوم کوه وکتل ، چشمه و دریا، نشیب و فراز، برف و باران، آسمان و زمین، سوز و ساز، راز و نیاز، وصل و فراق، تاریکی و روشنی، رنج و درد، گیر و دار، زد و بند، فراز و فرود، فقر و غنا، حاکمیت و محکومیت، و دیگر پدیده های متضاد نهفته است. در همین ترانه ها می توان انسان درگیر سنت ها و رسم و رواج های اجتماعی را شناخت و به دردهای درون او پی برد.

وجه تسمیه‌ی سنگردی ها :

مآخذ و مدارک موجود، در بیان چگونگی و مفهوم و معنای نام ترانه های شفاهی پنجشیر، تا اندازه ای گنگ و نارساست؛ اما در زبان مردم، این ترانه ها نام با مسمایی دارند که از تعیین موقعیت خواننده و شیوه ی خواندن آن بخوبی روشن می گردد. شاعر توانمند معاصرکشورافغانستان، «حیدری پنجشیری» در کتاب «رهنمای پنجشیر» (سال ۱۳۵۱: ۱۴) گفته است:

در وقت بهار باز گردیم روان چون کبک به تیغه های کُه خنده زنان
سنگردی به طرز آریایی خوانیم بالای کمرهای فلک سای از آن

www.SID.ir

Archive of SID

از این رباعی به خوبی پیداست که سنگردی در ستیغ های بلند کوهپایه ها خوانده می شود. چون جای خواندن این ترانه ها اغلب کوه و کمر است، نام آن را سنگردی نهاده اند، و «دستگیر پنجشیری» شاعر و پژوهنده و نویسنده‌ی افغانستان، درباره‌ی سنگردی ها تحقیقاتی کرده (مجله پشتون باغ، ۱۳۴۳: ۷) و تعدادی از سنگردی ها را نیز به چاپ رسانیده است. در همین پژوهش، راجع به سنگردی ها چنین ابراز نظر می کند: «این سروده های شیرین و دوبیتی های عاشقانه مردمان کوهستانی ما «سنگ گردی» نام دارد و غالباً توسط پسران و دختران جوان دره های هندوکش به شکل مناظره و سؤال و جواب در کنار چراخواره ها، بر قله‌ی کوهها، در پهلوی چشمه سارها و به زیر درختان سرسبز و خرم توت با لحن خاص زمزمه می شود، در دهات هم که سنگردی خوانده می شود، خواننده می کوشد که برجای بلند و بر بالای سنگ کلانی قرار گرفته به شیوهٔ مفید سنگردی خوانی، سنگردی را بخواند» (رحیمی، ۱۳۶۵: ۵).

از جای و شیوه‌ی خواندن به این نتیجه می رسیم که این ترانه های شفاهی، به سبب آنکه بر بالای سنگ ها و کمر های بزرگ و قله های بلند خوانده می شود، «سنگردی» نامیده شده است که همان «گردیدن» یا قرار گرفتن بر بالای سنگ را حین خواندن ترانه ها می رساند.

وزن سنگردی ها :

سرایندگان این ترانه ها، زبان شعر را زبان آلام و دردهای درونی خود می دانند، و از طریق شعر گفتن، به اظهار درد می پردازند؛ چون وزن رباعی هم غالباً از پرداخته های گویندگان و سخنوران خراسان است، درین خطه ی فرهنگی بیشتر قبول عام دارد و آن را می پسندند، لذا دردمندان پنجشیر نیز ترانه های سنگردی را در قالب رباعی و به همان وزن سروده اند و سنگردی ها، بر وزن رباعی، یعنی «لا حَولَ وَ لا قوّة اِلّا بِالله» است. گاهی نیز بر وزن دوبیتی(مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل)آمده است.

قافیه هم در دوبیتی ها گاهی درهر بیت تفاوت می‌کند و به صورت مثنوی در می آید؛مانند:

سرکوه بلند فریاد کردم　　علی شیرخدا را یاد کردم

www.SID.ir

Archive of SID

علی شیر خدا یاشاه مردان دل ناشاد مارا شادگـردان

(نصیب،۱۳۷۰: ۱)

زمان و شیوه‌ی خواندن سنگردی ها:

مؤلف«سنگردی ها» آورده است: «زمان ویژه‌ی سنگردی خواندن، هنگام بهار است. بهار که طراوت و تازگی را به زمین و زمینیان برمی گرداند و شـادابی و سـر سـبزی از رهـاورد هـای ارزشمند سفر اوست، در دل ها و مغزها و نهادها شور و شوقی را زنده می سازد که بـدون هـر گونه تردیدی باید همان شور و شوق را از موهبت های بهاران دانست. جوانـان روسـتا، در اثـر همان شور و شوق بهاری، رهسپار دامنه های سر سبز و قلل پر برف کوهپایه ها می شـوند و در کنار رود خانه های خروشان و سر مست و کف آلود، پـای کوبـان و شـادی کنـان بـه طـرف بلندی ها سیر می کنند. دختران در یک کنار و پسران در کنار دیگر رودخانه موازی به هـم قـدم می دارند. یک بار دو دختر در بالای سنگ بلندی استاده شده، سنگردی مروجـی را بـه شـیوه‌ی دخترانه می خواند، آنگاه که دختران سنگردی را خواندند و هلهلـه و شـادی کردنـد، دو پـسر جوان نیز به جواب دخترها بربالای سنگ بلند ایستاده شده، سنگردی دیگر را می خواننـد. ایـن شیوه تا بلندی های کوه ، هنگام سبزی چیدن و نان خوردن، در کنار چشمه هـای زلال و تـا دو باره به خانه آمدن دنبال می شود»(رحیمی، ۱۳۶۵: و).

سنگردی خوانان:

سنگردی ها بیشتر شب هنگام؛ بویژه شـب هـای مهتـابی، خوانـده مـی شـد. جوانـان، در تفریحگاهها گرد هم می آمدند و هرکدام نظر به استعداد خود، هنر نمایی می کردنـد و غالبـاً دو تن از جوانان که آواز خوب و مقبول داشتند، به خواندن سنگردی می پرداختند. در هنگام خزان نیز مثل بهار، گاه گاهی چنین مجلس آرایی هاصورت می‌گرفت و دختران و پسران در شب های مهتابی به جواب یکدیگر سنگردی می خواندند.

www.SID.ir

Archive of SID

سنگردی خوانان، غالباً دو نفرند که درکنار هم می‌ایستند، دست‌ها را در گوش ها می‌گذارند و به آواز بسیار بلند و با نشیب و فراز می خوانند. این شیوه‌ی خواندن در بین زن و مرد پنجشیری یکسان است؛ ولی سنگردی های مردانه و زنانه جداست.

موضوع سنگردی ها:

موضوع سنگردی ها، بیشتر وابستگی ها، عشق و عشق بازی ها و ترانه های عاشقانه است و تعداد کمی نیز راجع به زندگی و مسایل دیگر سروده شده است؛ اما همان سنگردی عشقی، مبنای دریافت حقایق اجتماعی، قیودات محیطی و سنت های اخلاقی و زد و بندهای قبیلوی نیز هست (همان). از تحقیق در محتوای این ترانه ها، بخوبی می توان به برخی واقعیت های اجتماعی پی برد و روزنه هایی برای شناخت عشایر و قبایل و ملیت ها و زیستگاه ایشان گشود و حقایقی را به دست آورد.

سنگردی ها برای پژوهندگان، منابعی موثق و قابل اعتمادند. در سنگردی ها مسایل جامعه شناسی مضمر است و از تحلیل آنها، به حل معضله های جامعه شناسی، فرهنگ شناسی، روابط اقتصادی و مسایل خرافی می توان دست یافت.

وجود کلمات و الفاظ و لغات موجود در آنها، نشانگر محل و جایگاه زندگی، پوشاک، عادات، اعتقادات و ... است؛ مثلاً: کُرته، نوعی پیراهن است که بافت آن جزءِ صنایع دستی مردمان در دره ها و کوهستان های پنجشیر، و جنس آن نیز از کرباس، چیت و ... بوده است:

« اَو کُرته کبود من کمین تو شوم تو گندم سبز و من زمین تو شوم»

(همان: ۲۶)

در این بیت‌علاوه بر نوع لباس‌به شغل‌مردم که کشاورزی و گندم‌کاری بوده ، اشاره‌شده است.

یا: «بادک می زنی به کُرته های کرباس» (همان: ۲۲)

یا: «بر کُرتن چیت گُلگُلت جان رفیق» (همان: ۲۴)

www.SID.ir

Archive of SID

یا «کَوک» (کَبک) که از جمله پرندگان زیبای کوهی است و در درّه‌ی پنجشیر فراوان یافت می شود:

«اَو کَوکِ سفید به سوُت بال واز آیم گـــر زنده بُدَم به خدمتت بـــاز آیم»

اَو: ای / سوُت: سویت

(همان: ۲۷)

یا: غریبی رفتن(مسافرت) که همواره در سنگردی ها به چشم می خورد:

افسوس‌به کسی که دَم غریبی میرد دو چشم پر آب هم به زَحیری میرد

یا رب‌تو مسافرها ره آری به وطن از مرگ نجات بـــدی به پیری میرد

دَم: در (همان: ۱۸)

(غریبی: به معنای مسافرت در ایران نیز در بسیاری از جاها رواج دارد و «زَحیری» به معنای ناتوانی و بیچارگی است)(دهخدا، ذیل زحیری)

یا: چادر به سر کردن و پیراهن کبود و نیلی پوشیدن که امروزه هـم هنـوز بعـضی از زنـان پنجشیر، از همین پوشش استفاده می کنند:

«چادَر به سرت سفید کُرته نیلی در سایـــه‌ی زلفکانت دارُم مَیلـــی»

(رحیمی، ۱۳۶۵: ۳۱)

«دَم تن داری کتان سبز گلدار چار دور سرت چادَر سبز است اَو یار»

(همان: ۴۶)

(دم به معنی در، و « اَو » به معنی«ای» به کار می رود)

توجه به نماز و روزه نیز از اعتقادات مردم پنجشیر بوده که گاهی افـراد، بـه عنـوان نـشان برتری خود نسبت به رقیب از آن یاد می کرده اند:

دَم خانه چه می کنی در این روز دراز شوی خر تو نه روزه دارد نه نماز

(همان: ۳۹)

www.SID.ir

Archive of SID

زبان سنگردی ها:

سنگردی ها، ترانه‌هایی مردمی اند، با زبانی ساده و سلیس، بدون تعقید لفظی و معنوی. زبان سنگردی ها، دنباله‌ی زبان رودکی و دقیقی و عنصری و فرخی و ... است. یکی از رازهای نفوذ و دلنشینی این ترانه ها، سادگی و بی پیرایگی و مردمی بودن زبان آنهاست. کلمات بومی و محلی زبان عامیانه مردم پنجشیر، درین سروده ها به کار رفته است و خواننده و شنونده با مشکل زبانی مواجه نمی شوند؛ علاوه بر آن سنگردی ها از مزایای بومی بودن خود برخوردارند و کاربرد کهن بعضی الفاظ را هم می توان در آنها دید؛ مانند: پلته به جای فتیله:

«دَم خانه‌ی روبرو چراغ می سوزه دَم کنج دِلُم پِلته‌ی داغ می سوزه»

«دَم» به معنای «در» است. (همان: ۳۹)

برخی از ویژگی های سنگردی ها:

پیش از پرداختن به ذکر نمونه هایی از سنگردی ها، ذکر چند نکته لازم می آید:

۱. حرف «هـ» اگر در میان کلمه واقع شود، تبدیل به «الف» می شود، مانند: شهر- شار، قهر- قار، زهر- زار، پهلو-پالو، مهتاب، ماتو:

« ستاره ریزَگک پالوُی ماتَو مَره از عشق تو کی می بره خَو»

(ای ستاره‌ی کوچک، در کنار مهتاب، چه وقت خواب به چشم من می آید؟).

۲. تبدیل حرف «ب» به «و»، مثل آب- اَو، خواب- خَو، شب- شَو.

۳. حرف «نون» در پایان کلمات حذف می شود، مانند: مسلمانان- مسلمانا، جوانان- جوانا و...

«مسلمانا دَری شارِ شُمایم»: (مسلمانان در این شهر شما هستم).

۴. بعضی از حروف وسط یا آخر حذف می شود و بقیه به طور خلاصه می آید، مانند: بگیر- بگی، همین- همی، کرده- کَده، است- اَس، می دهم- میتَم.

۵. گاهی حروف تبدیل می شود، مانند: وقت- وخت، دیوار- دیوال، ساطور- ساتول و... .

www.SID.ir

Archive of SID

۶. انواع عیوب قافیه، قافیه شایگان و گاهی عدم وجود قافیه را می توان در این گونه اشعار دید، مثلاً «الماس» با «میراث» و کنیز یا مریض قافیه می شود:

« به کلک انگشتری الماس داری بزرگی از پدر میـــراث داری»

یا این که «دیدار» با «رفتار» و «آرمان» یا اینکه «ببینم» با «بمیرم» هم قافیه شده است.

نمونه هایی از سنگردی ها(اشعار سنگردی، از کتاب«سنگردی» اثر نیلاب رحیمـی انتخـاب شده است.):

آهو بَرَه‌ی سفید خود گُـم کَدَه ایم[1] مَه رُخ به ولایت های‌مردم کَده ایم

مـردم میگن اِی[2] بچه دیوانه شده دیوانه نیم یار خـودَه[3] گُم کَدَه ایم

(رحیمی،۱۳۶۵: ۱)

۱. گم کرده ایم. ۲. این. ۳. خود را.

ای کَوکِ سفید[1] بَه سوُت بال واز[2] آیم گر زنده بـــودم بَه خدمتت باز آیم

از خوی بَدَت شهر بَه شـــهر می گردم تا خـــوی بدت نیک شود باز آیم

۱. کبک سفید، کنایه از معشوقه. ۲. بال باز، یعنی با شوق و اشتیاق (به سویت با بال هـای بازکرده می آیم).

ای بچّه قـــدت سرو چمـــن‌را ماند ابروی تـــو مار کـــج بدن را ماند

چشمان تو آهوان وحشی واری[1] است لب های تو یاقوت یمـــــن را ماند[2]

(همان: ۱۲)

۱. مثل و مانند آهوی وحشی. ۲. سنگردی از دختر است (بچه به معنی پسراست).

امسال آمـــــدم به دیدنت جـــانانه ای سرخ و سفید شیشته[1] درون خانه

راستی ته بگو به دل چه سودا[2] داری تـــو از برمن رفتی شـــدی دیوانه

(همان: ۱۹)

www.SID.ir

Archive of SID

۱. نشسته ۲. خیال، گمان

جانانه که بیـــــــوفاست بانِش[۱] برود سر تا قدمش جفـــاست بانِش برود
بانِش بـــــرود به پیش مـــادر پدرش آخـــــر رگ او خطاست بانِش برود
(همان: ۲۸)

۱. بان: بگذار، بانش: بگذار او را، رها کن او را.

جِی[۱] بید بلند[۲] به بـــــاغ لرزان نشوی ما را دیدی به خـــــانه پنهان نشوی
بِم حق همو مزار که دَم[۳] مُلک‌شماست عهدی که کَدی[۴] مَگَم[۵] پشیمان نشوی
(همان: ۲۹)

۱. جی (به کسر اول) حرف ندا توأم با معذرت. ۲. کنایه از معشوق. ۳. کلمات بِم و دَم به جای «به» و «در» همه جای پنجشیر رواج دارد. ۴. کَدی= کردی. ۵. مَگَم: مگر.

دارم هـــــوسی به بامت بانـم زِینَه دَم پُشتَکِ بـــــــام شیشته ای سبزینه
باد موره[۱] به گردِنت‌به دستت خِینه یک دســت دَه گـردنت یکی دَم سینه[۲]
(همان: ۳۵)

۱. باد موره: مهره ای بیضوی شکل و پهن است که در پهنا دارای سوراخی است و نخ را از آن سوراخ عبور داده، بر گردن می آویزند، و"خینه"هم به معنای حناست.

۲. معنی دو بیت: «آرزو دارم که به بام خانه ات نردبان بگذارم، ای سبزه ای که در پشت بام نشسته ای. مهره بر گردن کرده و به دستت حنا گذاشته ای، یک دست در گردن و دستی دیگر بر سینه داری».

حنا گذاشتن بر ناخن ها وکف دست از آداب و رسوم هر دو فرهنگ است:

کـــف دستـــت حنـــای تـــازه داره بـــر و رویت به گـــل انـــدازه داره
(آقایی،۱۳۶۳: ۱۰۸)

دریا[۱] همه گِل صَـــفه‌ی[۲] دریا همه گِل خـوش بودم و آن روز به تو دادم دل

www.SID.ir

Archive of SID

دل دادن و دل گرفتن از بارِ[۳] چه بود تو شار[۴] دگر روی و من غوُره[۵] به دل

(رحیمی: ۳۶)

۱. رودخانه(درافغانستان به رودخانه،دریا گفته می شود) ۲. صفحه، روی ۳. بهر ۴. شهر ۵. پریشانی، اندوه(سنگردی از دختر است).

رفتم لب دریـــا[۱] گُل خندان‌شیشته[۲] آستینِ کَشال[۳] ریـزه دنـــــدان شیشته

گفتم بروم روی مَه[۴] به رویش بانم[۵] دیدم که رقیب خـــــانه ویران شیشته

(همان: ۴۹)

۱. رودخانه ۲. نشسته ۳. آویزان ۴. رویم را (مَه به معنی من است) ۵. بگذارم

سر را که قَتی ئی [۱] تو به صحرا زده ام مـــن دســت بـه دامنت برآلا[۲] زده ام

من عهد کَـدم[۳] قَتـی تو تـــا لب گور خـــودم را به میان مـــوج دریا زده ام

(همان: ۵۵)

۱. قتی (به فتح اول)= همراه ۲. نمایان و بی پرده ۳. کردم

شب هـــای دراز دان[۱] درت بر پایـــم[۲] از تفت[۳] زمین ســـــوخته سر تا پایم

قربانَکِ پایکَـــــت شَـــــوَم اَو[۴] یارم دشمن دَه[۵] بَغَل، چگـــونه سر وردارم[۶]

(همان: ۵۷)

۱. دهن، پیش ۲. دان درت بر پایم= پیش روی دروازه‌ی خانه ات ایستاده ام. ۳. حـرارت وگرمی ۴.ای ۵. در ۶. یعنی چگونه سر بالا کنم. (این سنگردی از دختر است).

یـارم را بگو که یارَکَـت[۱] بیمار است رنگش بـه مثال کاه گلِ[۲] دیوار است

میتانی[۳] خـــوده[۴] بـزودی زود برسان جان می کنـد و ماتَلَک[۵] دیدار است

(همان: ۹۹)

www.SID.ir

Archive of SID

۱. یارِ تو. ۲. کاه گل که برای صاف کردن دیوار ها به کار می رود، معمولاً اشخاص لاغر را به این نام می خوانند ۳. می توانی ۴.خود را ۵. معطل(ماتَل،به معنی معطل است)

یارم دَه دَرَه خـــــودم دَه پایان دره[۱] دستـــــمال کتان شـوم که بادم ببره

بادم ببـــــره به پیش یـــــارم ببره ســـــر دم بغلش بانم و خوابم ببره[۲]

(همان: ۹۹)

۱. یارم در درّه است و خودم در پایین درّه. ۲. یعنی سر در بغل او بگذارم و خوابم ببرد».

(این سنگردی از معشوقه است).

می توان گفت که سنگردی ها سروده های کوهساران پنجشیر و چکیده‌ی طبـع و قریحـه‌ی دلدادگان و دوستداران همدیگر بوده و قرن هاست که فرهنگ و زبان مردم پنجشیر، از وجود این ترانه ها، غنا گرفته و همواره تعدادشان در افزون و تزاید است؛ زیرا کـسانی کـه بـه تبعیـت از سنت نیاکان به گفتن شعر می گرایند، نخست از سنگردی، بنا به ساده بودن قالـب و بـی پیرایـه بودن بیانش، می آغازند و از خود نام و نشانی ذکر نمی کننـد و چنـدی کـه مـی گـذرد، ایـن سروده ها جزءِ لاینفک سنگردی های پنجشیر می شود.

ازآنچه گفته آمد، می توان به رابطه‌ی سنگردی ها و دوبیتی های محلی وعامیانه کشورمان پی برد که مردمان دوکشور با زبان و فرهنگ مشترک با شیوه های مختلف سروده واز خود به یادگار گذاشته اند.

دوبیتی ها وترانه های روستایی:

بنا به نوشته‌ی تاریخ ادبی ایران، قدیمیترین و اصیلترین قسم صوری و ظاهری شعر کـه در این مرز و بوم‌سروده شده، ابتدا به‌دوبیتی و بعداً به‌رباعی معروف شده است (براون، ج۲: ۱۲۳).

اگر از قدیمیترین دوبیت ها و دوبیتی ها بگذریم و دوبیتی هـای باباطـاهر و سـایر پارسـی سرایان را تا حدود یک قرن پیش در نظر نیاوریم، می توان فایز دشتستانی را یکـی از پیـشگامان

www.SID.ir

Archive of SID

دوبیتی در دوران معاصر دانست که مجموعه ای مستقل از او بر جا مانده است؛ هر چند که این شیوه‌ی شعری برخاسته از فرهنگ عمومی این سرزمین وادبیات عامه‌ی مردمان آن است. در بسیاری از موارد هم می‌توان فهمید که این اشعار، از روزگاران گذشته برجا مانده است. «وشور و حالی ویژه به شنونده و خواننده می‌بخشد. به همین لحاظ، در دیار دشتستان، کمتر چوپانی را می‌توان دید، به هنگامی که رمه‌اش در حال چراست، او خود با احساس پرسوز و ساز و صادقانه، دوبیتی‌های فایز را زیر لب زمزمه نکند. اصولاً مردمان دلسوخته‌ی دیار جنوب، با دوبیتی‌های سوزناک فایز، پیوندی ناگسستنی دارند» (گورگین،۱۳۶۳: ۱۵۶).

فایز دشتستانی (حدود ۱۲۵۰ -۱۳۳۰ هـ ق.): آن چوپان شوریده دل نیز دو بیتی‌هایی شورانگیز و سوزناک و دلنشین را در کوه و بیابان سروده و دیرزمانی است که سینه به سینه در قلب دلدادگان و دلسوختگان شهری و روستایی نسل اندر نسل به میراث سپرده است (گورگین،۱۳۶۳: ۱۵۵).

دوبیتی‌های فایز، غالباً رنگ و بوی روستایی دارد. صفا و صمیمیت روستا و عظمت و شکوه دشت های دشتستان، خورموج، دشتی، بندر دیر و ... در دوبیتی‌های این شاعر بی‌شناسنامه موج می‌زند (همان) و همانگونه که در سنگردی‌ها سخن از پنجشیر فراوان است، در دوبیتی‌های فایز نیز از زادگاه و دیار او بسیار سخن رفته است:

خبر آمد که دشتستان بهاره زمین از خونِ فایز لاله زاره
خبر بر دلبرِ زارش رسانید که‌فایز یک‌تن و دشمن‌هزاره

(گورگین، ۱۳۶۳: ۱۵۵)

از مجموعه ترانه های روستایی، پروین قائمی نیز مجموعه ای در ۱۹۰ صفحه در قطع جیبی کوچک، گردآوری کرده و در هر صفحه‌ی آن ۳ فقره دو بیتی دیده می شود که بنا به آنچه در مقدمه آورده، غیر از ترانه هایی که مردم عادی به فراخور حال ساخته اند، ترانه های بابا طاهر و فایز نیز آورده شده است.

www.SID.ir

Archive of SID

استاد محمد مهدی ناصح، دو کتاب در خصوص دوبیتی ها و رباعی های عامیانه، گردآورده است که از نظر تألیف اشعار فولکلور و عامیانه‌ی روستایی و محلی و حفظ این فرهنگ شفاهی که به صورت مکتوب درآمده است، حائز اهمیت است: یکی کتاب «شعر دلبر» که مجموعه ای از دوبیتی های عامیانه‌ی بیرجندی است، و دیگری کتاب «شعر غم» که رباعی های عامیانه‌ی بیرجندی را شامل می شود، و ازجهت این که شباهت های بسیاری در فرهنگ سرزمین خراسان وجود دارد، این شباهت و همسانی را در دوبیتی ها و رباعی های عامیانه و سنگردی ها می توان مشاهده کرد.

همچنین، صادق همایونی، مجموعه ای از هزار و چهار صد ترانه‌ی محلی را در قطع جیبی بزرگ گردآوری کرده که به نوشته‌ی خود او، عبارت است از ترانه های: شیرازی، جهرمی، اصطهباناتی، دارابی، فسائی، فیروزآبادی، کازرونی و سروستانی. این کتاب در کانون تربیت شیراز به چاپ رسیده است.

ویژگی های مشترک دوبیتی و سنگردی:

آنچه که در اشعار سنگردی و دوبیتی ها و دیگر ترانه های روستایی، نمودِ بیشتری دارد، راز و نیاز عاشقانه است و غم فراق و سوز دل و فغان از هجرت و جدایی و غم غربت که امروزه از آن، به نوستالژی یاد می‌کنند؛ همچنین بیوفایی معشوق و عهد شکنی و غم از دست دادن جوانی، پیمانداری، صداقت و صراحت، وفاداری، سوگواری، و ...، از عناصر آشکار و وجوه مشترک این گونه اشعار است، و شاید بتوان گفت: «مضامین عمده‌ی رباعی ها بیشتر جنبه‌ی احساسی و عاطفی دارد که بر محور غم و درد و رنج استوار است:

مُ از غمِ تِه سوخته یم می دوُنی مُ پیرنِ غم دوخته یم می دوُنی
او پیرنِ شادِ کـــه مُ دَ بَر دِشتُم اُور به دگرِ فُرُخته یم می دونی »

(ناصح، ۱۳۷۹: ۳۵)

اگر صد تیر ناز از دلبـــر آید مکن باور که آه از دل برآید

www.SID.ir

Archive of SID

پس از صد سال‌بعد از فوت‌فایز هنـوز آواز دلبـــر دلبـــر آیـد

(گورگین، ۱۳۶۳: ۱۶۷)

دلم از گردش دوران شده سیر فراق یـــار جانـــی کـرده‌ام پیر

یا باد صبـــا برگـــو به فـــایز که زلفش دیگران را کرده زنجیر

(همان: ۱۶۸)

در عهدشکنی و بیوفایی معشوق، فایز چنین می‌گوید:

دلا دیدی که دلبر عهد بشکست زما ببرید و با اغیـــار پیـوست

که فایز از جفـــــــای بیوفایان بساید تا قیامت، دست بردست

(همان: ۱۹۰)

وفای بیوفایان کرده‌پیرم برم یار وفاداری بگیرم

اگر یار وفاداری نجویم سر قبر وفاداران بمیرم

(همان: ۲۶۰)

گاه شاعر آرزوی‌بازگشت به‌سرزمین‌خود دارد و گاه‌از غربت و دربدری و درویشی می نالد:

فلک دورم زملک خویش کردی توانگر بـودم و درویش کردی

ســـزاوار چنین یـــــاری نبـودم تو بار از قوه‌ی من بیش‌کردی

(همان: ۲۴۴)

«الا ای پادشـاه بـــا عـــدالت رووُنم کُ رَوم سوی ولایت

رووُنم کُ بُـــرم قَومـــار ببینم دعاگوی تو باشُم تا قیومت»

(ناصح، ۱۳۷۳: ۶۸)

«ازغربت اگر مرگ رسد در بدنم آیا که کند گـــور که دوزد کفنم

تابوت مـــــرا جای بلندی ببرید شاید که رسد بوی وطن در بدنم»

(مجموعه ای از زبان دری، بی تا:۷۲)

روزگار بیوفا و چرخ ستمگر، رسوم آشنایی را برهم می‌زند و درد و فراق برجا می‌گذارد:

www.SID.ir

Archive of SID

نه بلبل خواهد از بستان جدایی نه گل دارد خیال بیوفایی
ولیـکن گـردش چـرخ ستمگر زنـد برهم رسوم آشنـایی
(گورگین، ۱۳۶۳: ۲۶۱)

شباهت ها و همسانی هایی دیگر نیز در ترانه های محلی افغانستان و ترانه هـای روسـتایی ایران می‌توان دید که غالباً در وزن و مضمون و محتوا و قافیه و ردیف مانند هم هستند، و گاهی، مصرع یا بخشی ازآن با هم تفاوت دارد، گاهی حتی رعایت حرف روی هم نمی‌شود.

در ترانه‌های روستایی ایران آمده است:

«شب ابر است و گرگان می‌درند میش اگر گرگـــم بیفتد چـــاره‌ای نیس»
(کوهی کرمانی، ۱۳۴۷: ۸۶)

و در ترانه‌های فولکلور محلی افغانستان چنین آمده است:

«شب مهتاب که گرگان می‌برند میش رفیق جانم بیا، نزدم کسی نیس»
(مجموعه ای از فولکلور عامیانه، بی تا: ۹۰)

«شب مَهتُو که گُرگُو می زَنَن میش بیا دلبر سر راهت کسی نیست»
(ناصح، ۱۳۷۳: ۴۱)

در دو بیتی های روستایی ایران آمده است:

خودم سبزم که یارم سبـــز پوشه خودم گل هستم و دل گلفروشه
دو چشمش‌سنگ و ابرویش‌ترازو به نرخ زعفران گـل می فروشه
(کوهی کرمانی،۱۳۴۷: ۶۶)

و در فولکلور افغانی چنین آمده است:

خودم سبزم که یارم سبزه پوش است به چارراهی نشسته گل فروش است
دو چشمش سنگ و ابرویش تـــــرازو مثـــال زرگـران قیمت فروش است
(مجموعه ای از فولکلور عامیانه،بی تا: ۱۱۸)

قیمت: گران

www.SID.ir

Archive of SID

در ترانه‌های روستایی آمده است:

به دست انگشتری داری به من چه؟ به دل صد مشتری داری به من چه؟

(قائمی، ۱۳۷۷: ۱۵۵)

که عیناً در ترانه‌های روستایی ایران و اشعار محلی افغانستان آمده است.

(مجموعه ای از فولکلور عامیانه، بی تا: ۱۲۸)

ز راه یـــاری ای بـــاد صـــبا را بگو با آن بت دور از وفـا را

چو مفتون از وصالت گشته نومید در آخر می‌کشد هجر تو ما را

(زنگویی،۱۳۴۷: ۳۴۹)

سرکـوه بلند فـــریاد کـردم امیرالمؤمنین را یـاد کردم

امیر المؤمنین ای شاه مـردان دل ناشاد ما را شاد گردان

(آقایی،۱۳۶۳: ۱۰۸)

این دو بیتی، در اشعار محلی افغانستان نیز وجود دارد؛ اما به جای امیرالمؤمنین، «علی شیر خدا» آمده است:

ســـر کوه بلند فریاد کردم علی شیر خدا را یاد کردم

علی شیر خدا ای شاه مردان دل ناشـاد ما را شاد گردان

(نصیب،۱:۱۳۷۰ و ریعان شمالی،۱۳۸۰: ۱۷۸)

در دوبیتی های عامیانه، گاهی قافیه و روی رعایت نشده، که ممکن است به سبب کم سواد یا بی سواد بودن سرایندگان آن است؛ مانند قافیـه قـرار دادن «مـیش» و «نـیس» و «المـاس» و «میراث» و... :

الا بچه کلای(کله‌ی) طاس داری به کلک انگشتری الماس داری

به کلک انگشتری الماس رخشان بزرگـی از پـدر میـراث داری

(نصیب،۱۳۷۰: ۱۷)

الا دختـرکه دَه دَس تـاس داری به چشمت سرمه‌ی الماس داری

www.SID.ir

Archive of SID

چنوکه می روی از زینــه بــالا　　بــزرگی از پــدر میـــراث داری

دَه دَس: در دست. زینه: پله. (همان)

ودر ترانه های روستایی بیرجند، چنین آمده است:

هلا دختـــرکه دَ دَس تاس داری　　به چشمت سرمه‌ی الماس داری

به چشمت‌سرمه‌ی‌الماس‌نه چندو　　بــزرگی از پــدر میـــراث داری

دَ دَس: در دست. زینه: پله. (ناصح،۱۳۷۷: ۱۳۳)

در لهجه‌ی عامیانه بیرجندی نیز بسیار شبیه با دوبیتی های افغانی آمده که نشانگر قرابت زبانی آنان است:

محمــد مصطفی دردم دَواکُ　　علی شیــر خدا سویم نگاکُ

علی شیر خدا مولای وَر حق　　که هر چه دشمنی دارم پناکُ

(کُ : کن) دواکُ: دواکن/ پناکُ: نابود کن. (همان: ۱۲۳)

بعضی از ترانه های روستایی به نظر می رسد که با دو بیتی های افغانستان، در اصل یکی بوده است؛ چنانکه در شعر زیر، که از دو بیتی های بیرجند است، این مطلب به چشم می خورد:

ز کابل آمدم قَنـــدار میرم　　وطن جور آمدم بیمار میرم

الهی جوجه‌ی دشمن‌بمیره　　خُدی یار آمدم بی یارمیرم

(همان: ۶۸)

قندار: قندهار/ جُور: سالم/ جوجه: در افغانستان، به صورت چوچه (بچه) به کار می رود: زاده هر چیز، خرد، کوچک. خُدِی: همراه. (افغانی نویس، ۱۳۶۹: ۱۹۶)

یا در دوبیتی زیر،که الفاظ ترک، ایماق، و تاجیک، از کاربردهای زبانی در افغانستان است:

سیه چشمی که مو در خواب دیدم　　نه در ترک و نه در اُیماق دیدم

نه در تــرک و نه در ایماق تاجیک　　به گل چیدن میون باغ دیـــدم

(همان: ۶۱)

www.SID.ir

Archive of SID

نتیجه

ایران و افغانستان، دو کشور همسایه، با فرهنگی مشترک و کهن در کنار هم قرار گرفته اند و آمیختگی فرهنگی این دو کشور به گونه ای است که یگانگی آنها در روزگاران گذشته، کاملاً مشهود است. بعضی از نمودهای فرهنگی را در فولکلور و ادبیات عامیانه، از جمله ترانه های روستایی و سنگردی و لندی و قوشقی و... می توان دید. بررسی سنگردی ها و ترانه های روستایی و دشتستانی، وهزارگی و...، نشانگر این‌است که این ترانه ها، ریشه‌در روزگاران گذشته دارد و مضامین نهفته در آنها نیز بیانگر هجر و فراق و عشق و دلدادگی های مردمان باصفای کوهستان‌ها و دشت‌ها و دامنه‌های پاک طبیعت‌بوده‌است‌که مفاهیم‌یکسانی‌در آنهادیده می‌شود. داستان غم تنهایی، دوری از وطن مألوف، رقیبان عشقی، ناسازگاری روزگار، آرزوی وصال محبوب، و... ، از دیگر عناصر تشکیل دهنده‌ی اشعار یاد شده است؛ و هرچند شکست وزن، و گاهی ناهمگونی ردیف و قافیه در آنها به چشم می خورد؛ اما صفا و صمیمیت خالصانه‌ای که در آنها وجود دارد چنان خواننده را سرمست مضامین و مفاهیم نهفته درآن می سازد، که براحتی و بی توجه از کنار دشواری های آن می گذرد.

همسانی و کاربرد الفاظ و کلمات نیزگاهی‌چنان یکسان و شبیه به‌یکدیگر است که نمی توان بدرستی ابراز داشت که‌خاستگاه نخستین این دوبیتی‌ها در کدام سرزمین بوده است، و شاید اگر آنها را همراه و همزاد زبان‌فارسی(دری) بدانیم، به خطا نرفته ایم. از نظردرونمایه های شعری نیز، از دشتستان های جنوب تا کویرهای مرکزی و کوهستان های شمالی و شرقی و سرزمین خراسان بزرگ و پنجشیر و هزاره جات و ...، محتوا و مضامین دوبیتی ها و سنگردی ها و... را می توان یکی دانست.

www.SID.ir

Archive of SID

منابع

۱- آقایی، ماهرخ (۱۳۶۳) **نغمه های روستایی ایران**. کتابفروشی فروزان.

۲- افغانی نویس، عبدالله (۱۳۶۹) **لغات عامیانه‌ی فارسی افغانستان**. چاپ دوم. انتشارات بلخ.

۳- دهخدا، علی اکبر ( ) **لغت نامه**. انتشارات دانشگاه تهران.

۴- رحیمی ، غ . نیلاب (۱۳۶۵) **سنگردی‌های پنجشیر**. کابل: کمیته‌ی دولتی کلتور ریاست فرهنگ.

۵- ریعان شمالی، عبدالغفار (۱۳۸۰) **کلیات ساربان**. پیشاور: حوزه‌ی انتشارات شمال افغانستان.

۶- زنگویی، عبدالمجید (۱۳۶۴) **شعر دشتی دشتستان**. امیر کبیر.

۷- شایق هروی، میرعبدالعلی (۱۳۴۷) **آهنگ روستا**. هرات: مؤسسه‌ی طبع کتب.

۸- قائمی، پروین (۱۳۷۷) **ترانه های روستایی**. تهران: انتشارات کتاب درنا.

۹- قابضانی، عبدالحی (بی تا) **نجشیر از دیدگاه مورخین**. پیشاور: مرکز نشراتی فضل، دهکی نعلبندی.

۱۰- کوهی کرمانی، حسین (۱۳۴۷) **هفتصد ترانه از ترانه های روستایی ایران**. تهران: کتابخانه‌ی ابن سینا.

۱۱- گورگین، تیمور (۱۳۶۳) **چهاردیوان**. تهران: انتشارات کتاب فرزان.

۱۲- ناصح، محمد مهدی (۱۳۷۷) **دوبیتی های عامیانه بیرجندی**. مقدمه و شرح. مشهد: انتشارات محقق.

۱۳- ــــــــــــــ (بی تا) **شعر غم. رباعی های عامیانه‌ی بیرجندی**. مشهد: انتشارات آستان قدس.

۱۴- نصیب، محمدناصر (۱۳۷۰) **زمزمه‌های روستا**. کابل: نشرات امور ملیت های وزارت امور سرحدات.

www.SID.ir

Archive of SID

۱۵- همایونی، صادق (بی تا) **مجموعه ای از هزار و چهار صد ترانه ی محلی**. شیراز: کانون تربیت.

۱۶- یمین، محمد حسین (۱۳۸۷) **افغانستان تاریخی**. چاپ چهارم. کابل: انتشارات سعید.

۱۷- (؟) (۱۳۶۵) **گل های کهسار**. کابل: انتشارات وزارت امور اقوام و قبایل.

۱۸- (؟) (بی تا) **مجموعه‌ای از فلکور عامیانه‌ی زبان دری**. پیشاور: انتشارات مکتبه‌ی پنجشیر، پاکستان.

۱۹- (؟) (بی تا) **هزار ترانه‌ی روستایی**. تهران: کتابفروشی جیبی.

۲۰- (؟) (۱۳۴۳) مجله پشتون باغ. شماره ۳.

www.SID.ir